

«مبادا قدرت مندمج در سیستم را دست کم بگیرند...»

احبابی که در کنفرانس های ۴۱ گانه ی منطقه ای، تجارب شخصی خود را در اجرای چارچوب نقاشه ی پنجساله بیان می داشتند، اهمیت این کلمات را که در پیام مورخ ۲۰ اکتبر ۲۰۰۸ بیت العدل اعظم مندرج است، به نحو برجسته ای اثبات نمودند. برای بسیاری از حضار، این قسمت از برنامه که هم هیجان و هم اطمینان به قلوب القاء می نمود، الهام بخش ترین قسمت آن بود و دوستان آموختند که اگر در جای پای این هم کیشان خود حرکت کنند، تلاش هایشان ثمراتعالیه به بار خواهد آورد.

تجربه ی کنفرانس های منطقه ای تأثیری هیجان انگیز و انرژی بخش بر هزاران هزار مؤمنان از پنج قاره ی جهان داشته است. خوشنودیم که به این طریق نمونه های اندکی از گزارش های شخصی ارائه شده در کنفرانس ها را با شما در میان می گذاریم. این مطالب را بر حسب سه مبحثی که در اولین روز کنفرانس ها عرضه می شد و به بررسی مفاهیم کلیدی اختصاص داشت مرتب کرده ایم. این سه مبحث عبارتند از: موسسه، عامل محرک فرایند رشد؛ عناصر الگویی سالم برای رشد؛ و برنامه های فشرده ی رشد. بدون تردید، تمامی این گزارش ها، شاهدهی است بر «قدرت مندمج در سیستمی که برای انتشار امر الهی مشغول استقرار آن هستیم»

I. موسسه، عامل محرک فرایند رشد

ایالات متحده

تعدادی از مؤمنان که گزارش کار خود را به کنفرانس ها تقدیم داشتند، مدت کوتاهی پیش نبود که به امر الهی اقبال کرده بودند و خود در زمره ی ثمرات بارز فرایند موسسه و چارچوب اقدام بودند. برای مثال، خانمی بیش از ۲۲۰۰ نفر از احبابی مجتمع در کنفرانس دالاس واقع در تکزاس را مخاطب ساخت و شرح داد که چگونه دوره های موسسه او را به فعالیت آورده است. وی در زمان برقراری کنفرانس به عنوان عضو لجنه ی تبلیغ منطقه ای مشغول فعالیت بوده است.

یکی از دوستان من از تلوزیون در باره ی دیانت بهایی مطالبی شنید. چون راجع به آن قبلاً چیزی نشنیده بود از طریق اینترنت در این باره شروع به تحقیق کرد. او مطالبی را که مطالعه می کرد خیلی دوست می داشت و در محیط کار، آن ها را برای ما نقل می نمود. ما متوجه شدیم که در پلانو (Plano) یک مرکز بهایی وجود دارد. هیچ کس جز من جرئت نکرد به آنجا سری بزنم و از موضوع سر در بیاورم.

آنچه را که شنیدم خیلی دوست می داشتم و بخصوص سخت تحت تأثیر محبت و مهربانی بهائیان قرار گرفتم که در آنجا ملاقات کردم. وقتی شروع کردم کتاب اول روحی را مطالعه کنم احساس کردم که دو باره قلبم به نور محبت الهی روشن شد. آخر خدا را فراموش کرده بودم و خیلی هم از دست او عصبانی بودم. از کلیسای که سال ها به آن تعلق داشتم، تجربه ی بسیار بدی در خاطرم بود. کتاب اول قلب مرا به حضرت بهاءالله و خداوند مرتبط ساخت. از آثار چیز زیادی متوجه نمی شدم. خیلی خوشحالم که دیانت بهایی را پیدا کردم؛ نه فقط برای

خودم، بلکه برای دو پسر من نیز. بزرگترین هدیه ای که می توانم به پسرانم تقدیم کنم این است که آنان را مطابق تعالیم و ارزش های بهایی بار آورم. ای کاش این امر نازنین را زود تر یافته بودم. سفارش من به دوستان این است که لطف کنید و دهان خود را باز کنید و در باره ی حضرت بهاءالله برای مردم صحبت نمایید.

مالزی

بیش از ۳۳۰۰ نفر احبایی که در کنفرانس منطقه ای برگزار شده در کوالالامپور شرکت کردند از گزارشی که مردی ۷۰ ساله، اهل شهرکی دور افتاده در بخش شبه جزیره ای مالزی، ارائه نمود به هیجان آمدند. او، پس از مطالعه ی کتاب چهارم روحی به قلبش الهام می شود که به عنوان تیوتر فعالیت کند و تصمیم می گیرد به قصد شروع یک حلقه ی مطالعه، از شهرکی واقع در ۲۰ کیلومتری محل زندگیش دیدن نماید. چون کسی را در آن محل نمی شناخته کنار جاده می نشیند و برای جلب حمایت و عنایت الهی به دعا و مناجات مشغول می شود. کمی بعد، یک آشنای قدیمی به او بر می خورد و او را به منزل خود دعوت می نماید. به کمک این آشنای دیرین که بطور اتفاقی او را می بیند، موفق می شود چند نفر دیگر از اهالی را ملاقات کند و بالاخره با چهار نفر حلقه ی مطالعه ی خود را تشکیل می دهد. به موازات ادامه ی فعالیت او به عنوان یک تیوتر، اولین کسی که مؤمن شده بود به خاطر می آورد که او وقتی گفته بود یک تیوتر باید حلقه ی مطالعه ی خود را تا کتاب هفتم ادامه دهد. دیدار او از این شهر همجوار، دو سال قبل از تشکیل کنفرانس صورت گرفته بود؛ و در زمان برقراری کنفرانس جامعه بهایی آن شهرک از ۲ نفر به ۵۰ نفر، متعلق به ۱۴ خانواده افزایش یافته و محفل روحانی محلی تشکیل شده است؛ اما آن مرد سالخورده هنوز به عنوان تیوتر برای کتاب ششم روحی فعالیت می کند.

هندوستان

بیش از ۱۵۰۰ نفر احبای مجتمع در کنفرانس منطقه ای بنگالور واقع در هندوستان مستمع گزارش های مختصری شدند که تعدادی از دوستان شرکت کننده در یک کمپین ۴۵ روزه که موسسه ی آموزشی ماهاراشترا (Maharashtra) و گوا (Goa)، در یک ناحیه ی مستعد مسکونی ترتیب داده بود، ارائه نمودند. شرکت کنندگان در این کمپین، بعد از گذراندن دوره های موسسه و اجرای تمرین های مربوطه، با روحیه ای تازه به منازل خود باز گشتند. بعد از این دوره ی آموزشی فشرده، آنان توانایی های لازم را برای این که اکنون کلاستر محل خود را دگرگون سازند کسب نمودند.

دو زن جوان که با هم نسبتی نیز داشتند، برای احبای حاضر در کنفرانس شرح دادند که چگونه آموزش های موسسه آنان را تحت تأثیر قرار داده و چطور آنان توانسته اند به توسعه ی سیستماتیک کلاستر خود کمک کنند.

ما هر دو در دوره ی جامع ۴۵ روزه که در ماه های جولای و آگوست ۲۰۰۸، در پنجگنی تشکیل می شد شرکت کردیم. ما کتاب های اول تا هفتم، به اضافه ی کتاب سوم الف (book 3A) و نیز مواد مربوط به تقویت روحانی نوجوانان را مطالعه نمودیم. مطالعه ی این کتاب ها ما را از لحاظ روحانی بکلی دگرگون کرد. ما تمرین های خدماتی کتاب ها را در روستاهای اطراف پنجگنی انجام دادیم و به این ترتیب لذت خدمت را کاملاً احساس نمودیم. از جمله، تمام فعالیت های اساسی را با خانواده ای که به عنوان میزبانمان تعیین شده بود انجام دادیم؛ یعنی جلسات دعا ترتیب دادیم، و برای عرضه ی مواضع تقویتی به ملاقات های

خانگی رفتیم، کلاس های اطفال برگزار نمودیم، یک گروه نوجوانان تشکیل دادیم، و به جریان تبلیغ در همسایگی خانواده ی میزبان کمک کردیم. در جریان این فعالیت ها میزان درک و قدرت بیان خودمان نیز بهبود یافت. حس می کردیم که حضرت بهاءالله ما را در خدمت به امرشان تأیید می فرمایند.

وقتی به خانه باز گشتیم شور و هیجانمان اجازه نداد در خانه به استراحت بپردازیم. در روستای خود به تشکیل دو کلاس اطفال با ۴۰ نفر شرکت کننده و یک گروه نوجوان با ۱۷ نفر شرکت کننده همت گماشتیم. به تبلیغ اعضاء خانواده، بستگان، و دوستان خود پرداختیم که در نتیجه ۱۶ نفر به امر مبارک اقبال نمودند. شور و نشاطمان حد و مرزی نمی شناخت. یک حلقه ی مطالعه برای کتاب اول روحی تشکیل دادیم که پنج نفر از تازه مؤمنین آن را تمام کردند و به تشکیل جلسات دعا مشغول شدند. سپس کتاب دوم را شروع کردیم که سه نفر از دوستان توانستند آن را به پایان برسانند. در حال حاضر نیز یک حلقه ی مطالعه برای کتاب اول داریم. در کمپین تبلیغ گروهی که در اولین مرحله ی توسعه از چرخه ی فعالیت کلاسترمان انجام می شد هم مشارکت نمودیم. اکنون کلاستر ما یک برنامه ی فشرده ی رشد را در اجرا دارد. بسیار خوشحال هستیم که فعالانه در فرایند رشد کلاستر خود شرکت داریم.

استرالیا

یک جوان از اهالی سیدنی استرالیا شرح داد که کار برد بینش ها و آموخته های حاصل از یک دوره ی موسسه، می تواند به تغییر و تبدیل ناحیه ی همجوار منتهی شود.

ما در سیدنی آموختیم که جامعه سازی نه از کشور یا شهر یا روستایی دیگر، بلکه از سطح همسایگی آغاز می شود. تجربه ی ما از یک دیدار خانگی آغاز شد و به یک رابطه ی دوستی منتهی گشت که به نوبه ی خود، یک کلاس اطفال به بار آورد.

ما یک کلاس اطفال داشتیم که به طور هفتگی تشکیل می شد، اما چندان رضایت بخش نبود. بعد از کمی تأمل متوجه شدیم که کلاس را آنطوری که در کتاب سوم توضیح داده شده است اداره نمی کردیم، به همین دلیل پس از بررسی های لازم متعهد شدیم آن را دقیقاً مطابق آنچه در کتاب سوم گفته شده است اداره کنیم؛ یعنی همان طرح درس ها را به اجرا در آوریم؛ میزان پیشرفت بچه ها را مورد توجه قرار دهیم؛ و با والدین همکاری کنیم تا از بابت این که خصائص روحانی کودکان افزایش یافته مطمئن شویم.

همانگونه که در کتاب سوم گفته شده است، شروع کردیم پیشرفت بچه ها را ردیابی کنیم، از جمله این که چه چیزی را از حفظ می کردند و رفتارشان چگونه بهبود می یافت. همچنین دقت کردیم ببینیم میزان موفقیت آنان برای درک و بیان مفاهیم عمیق روحانی چقدر است، نکته ای که در آغاز اهمیت چندان برای آن قائل نبودیم.

وقتی با والدین همکاری کردیم و آنان را تشویق نمودیم با کودکانشان در منزل کار کنند متوجه شدیم که این کار چه تأثیر عظیمی نه تنها بر آنان، بلکه نیز بر حیات خانوادگی شان دارد. ما شاهد بروز جامعه ای جدیدی بودیم و دلیل آن هم این بود که کلاس ها را از هفتگی به روزانه تبدیل کردیم. همینطور که بر کیفیت تمرکز می کردیم، کمیت نیز افزایش می یافت، و بهبود قابل توجهی در تمامی عرصه های حیات اجتماعی مشاهده نمودیم. مثلاً، در پارکی که کلاس ها را در آنجا برگزار می کنیم، ابتدا فقط خودمان بودیم و یک گیتار و یک حصیر، اما حالا افراد زیادی به آنجا می آیند و در اطراف قدم می زنند، دور هم می نشینند و با هم صحبت می کنند. به این ترتیب کلاس های اطفال به شروع تغییر الگوی حیات اجتماعی کمک کرد.

بلی، یک ملاقات خانگی به یک دوستی بدل شد، که این نیز یک کلاس اطفال به بار آورد، سپس یک گروه نوجوان و یک حلقه ی مطالعه تشکیل شد که این ها نیز تعداد زیادی بیت تبلیغی تولید کردند که هم زمان با کلاس های اطفال تشکیل می شوند. و اکنون آنچه را که شاهدیم این است که این کلاس های اطفال مراکز جذب و جلب بوده، پایه های امرالله را در این جامعه مستحکم می سازند.

II. عناصر یک الگوی سالم رشد

مکزیک

یک مؤمن جدید و همسرش از بخش **کولیمّا (Colima)**، از مطالعه ی دوره های موسسه الهام گرفتند. پس از اتمام کتاب سوم و شروع کتاب پنجم، آنان بر اهمیت کار با کودکان و نوجوانان واقف گشتند. مانند تمامی والدین وظیفه شناس، آنان نگران فرزندان خود بودند. اما از آنجا که جرئت کافی برای تشکیل چنین کلاس هایی را نداشتند، ترتیبی داده شد که گروهی از جوانان از داخل شهر خودشان و نیز از سایر نقاط کشور به کمک آنان بشتابند. هنگامی که این زن و شوهر در همسایگی خود، به ملاقات خانه به خانه اقدام کردند و با والدین کودکان، برای شرکت آنان در کلاس های بهایی صحبت نمودند این جوانان نیز آنان را همراهی می کردند. شوهر اکنون توان بخش یک گروه نوجوان و همسرش نیز مربی یک کلاس اطفال است. آنان از جوانانی که یاریشان دادند قدم اول را بردارند بسیار ممنون هستند. شوهر می گوید «این که دیگران تغییر رفتار را در کودکان می بینند، برای ما بسیار هیجان انگیز است.»

یک مؤمنه ی جدید از ناحیه ی **انسندا (Ensenda)** نیز در باره ی تشکیل کلاس اطفال خود صحبت کرد. وی دو سال قبل، با آغاز مطالعه ی کتاب اول مؤمن شده بود؛ اما نسبت به تبلیغ امرالله ترس زیادی داشت. «همسایه ها ممکن بود چه بگویند؟» عاقبت، او تصمیم می گیرد یک کلاس اطفال را آغاز کند. هماهنگ کننده ی کلاس های اطفال در کلاستر دعوتش می کند در کلاس اطفال خودش شرکت نماید تا با تمرین، طرز کار با کودکان را فرا گیرد. بعد از دوره ی تمرین و یادگیری، آنان با هم، به دیدار همسایگان او می روند تا کودکانشان را به کلاسی جدید دعوت کنند. این مؤمن جدید می گوید «ما خود را به دست خداوند سپردیم.» کلاس کودکان او اکنون ۱۲ شرکت کننده دارد. او همچنین می گوید «هر کسی یک کلاس اطفال را شروع کند دو باره به دوران کودکی باز می گردد. این تجربه ای است با یک دنیا شادی و سرگرمی.»

زامبیا

هنگامی که جامعه ی بهایی زامبیا تأکید خود را از تبلیغ در نواحی روستایی به تبلیغ در مناطق پر جمعیت شهری منتقل کرد، خیلی سریع مشخص شد که جامعه های شهری از لحاظ جمعیت نوجوان بسیار غنی است. بدین لحاظ لازم شد که هرچه زود تر برنامه ای امری برای نوجوانان ترتیب داده شود. پاسخ به اولین گروهی که در بخش چمبولی (**Chamboli**) از کلاستر **کیتو (Kitwe)** تشکیل شد آنچنان شلوغ بود که تصمیم گرفته شد گروه دیگری در بخش داسکرس (**Dacecuse**)، جایی که تعداد چهار نفر از جوانان آموزش دیده هم ساکن بودند و می توانستند به عنوان توان بخش عمل نمایند افتتاح شود. این چهار نفر، برای این که به تاسیس گروه های نوجوانان مشغول شوند، بدون گذراندن کتاب های اولیه، مستقیماً کتاب پنجم را به اتمام رسانده بودند. این افراد به کمک دوستانی از موسسه ی آموزشی، بلافاصله کار خود را آغاز کردند. در نخستین هفته های فعالیت تعداد شرکت کنندگان در گروه ها خیلی زیاد شد، تا آنجا که یکی از گروه ها ۲۸ نفر را

پوشش می داد. با چنین علاقه ای که این گروه های نوجوان نشان دادند واضح بود که آن بخش نیاز میرم به نیروهای اضافی داشت.

یک تیوتر فعال به بخش داسکرس فرستاده شد تا برای تکمیل مطالعات چهار نفر توانبخش گفته شده، یک حلقه ی مطالعه و نیز برای مؤننین جدیدی که در نواحی همجوار محل تشکیل گروه های نوجوانان اقبال نموده بودند، حلقه هایی تشکیل دهد. در این جریان توجه ویژه ای به کسانی معطوف شد که مستعد و علاقه مند بودند تیوتر یا توانبخش باشند. با توجه به نیاز شدید بخصوص به توانبخشان، افرادی که بهایی هم نبودند، اما شناخته شده بوده، به این خدمت علاقه نشان می دادند به مطالعه ی کتاب پنجم دعوت شدند. پنج نفر از آنان کتاب را به پایان رساندند و بلافاصله به هدایت گروه های نوجوانان اقدام کردند. از جمله یکی از این گروه ها با ۲۵ نفر شرکت کننده توانسته است با موفقیت کار خود را به مدت دو سال ادامه دهد!

یکی از احبای زامبیایی برای بیش از ۸۰۰ نفر از احبایی که در کنفرانس منطقه ای لوزاکا (Lusaka) شرکت کرده بودند، در باره ی این تجربه صحبت کرد و توضیح داد که چگونه کلاس های نوجوانان به حلقه های مطالعه برای گذراندن دوره های موسسه تبدیل شده است.

ما مجدداً با نماینده ی موسسه و نیز عضو هیئت معاونت منطقه جلسه تشکیل دادیم و برای ایجاد برنامه ای که نوجوانان پانزده ساله را به حلقه های مطالعه بکشاند مشورت کردیم. راستش را بخواهید، وقتی آن ها پانزده ساله می شوند علاقه مندند مطالعات خود را در گروه هایی از نوع دیگر ادامه دهند. برای مثال، وقتی ۵ نوجوان در گروه من فارغ التحصیل شدند از من سوال کردند حالا که پانزده ساله شده اند چه فعالیتی در انتظارشان است. من با شادی و لبخند پاسخ دادم که برای آن ها فعالیت دیگری به نام حلقه ی مطالعه موجود است و اضافه نمودم « شما به کمک توانبخشانی غیر بهایی به مطالعه ی کتب روحی مشغول خواهید شد.» سوال بعدی آن های این بود که «ما باید چه کار کنیم تا توانبخش شویم؟» و من به آرامی جواب دادم «شما باید آموزش ببینید تا برای این خدمت مهارت و اعتماد به نفس کافی به دست آورید.» می توانستم برق شادی را در چشمان آنان مشاهده کنم. ما دوره ی آموزشی را برای آن ها ترتیب دادیم و پس از چند ماه خدمت به عنوان توانبخش، همه ی آن ها به امر الهی اقبال کردند. در حال حاضر کلاستر کیتو ۱۵ گروه نوجوان و ۱۸ نفر توانبخش آموزش دیده دارد.

کانادا

یکی از گزارش های الهام بخشی که به بیش از ۴۰۰۰ نفر شرکت کنندگان در کنفرانس منطقه ای تورنتو ارائه شد از طرف زن جوانی با تبار تامیلی بود که به عنوان داوطلب و با علاقه ی مخصوص در یکی از مراکز امری به آموزش کودکان اشتغال داشته است. یک نفر از احبا او را برای اداره یک گروه نوجوان استخدام کرده بود، اقدامی که زندگی او را دگرگون کرد و قلبش را به نور ایمان به امر الهی روشن ساخت.

اولین باری که به گروه نوجوانان رفتم واقعا سردرگم بودم و نمی دانستم در آنجا چه می گذرد. من خودم را یک نوجوان تصور می کردم تا یک توانبخش. بعد از اولین درس از کتاب *نسائم تأیید*، متوجه شدم این برنامه کاملاً متفاوت به نظر می رسد؛ چون همه ی فعالیت های داوطلبانه ای که قبلاً برای نوجوانان انجام داده بودم، فاقد کتاب و متن مشخص درسی بودند. ابتدا فکر کردم آن برنامه چندان مؤثر نخواهد بود، چون برای نوجوانان، آن کتاب، متنی مدرسه ای به نظر می رسید؛ اما با گذشت زمان متوجه شدم کتاب در برنامه ی آموزشی هدف مشخص را تعقیب می کند.

در اولین برخورد با برنامه ی آموزشی گروه های نوجوانان، فکر می کردم این توان بخش ها هستند که برای نوجوانان تصمیم می گیرند. اما وقتی اولین پروژه ی خدماتی خود را طراحی کردیم دیدم عکس قضیه صحیح است و این خود نوجوانان بودند که تصمیم می گرفتند به نظافت پارک بپردازند. به این ترتیب، نوجوانان تصمیم می گرفتند و توانبخش ها فقط آن ها را راهنمایی می کردند. باز هم باورم نمی شد که این روشی کار آمد باشد؛ اما وقتی دیدم کارشان موفقیت آمیز بود، شادمان و شگفت زده شدم؛ و همین وقت بود که برای همکاری با برنامه اعلان آمادگی کردم.

وقتی با یک گروه از نوجوانان کار می کنم آن ها را سرشار از انرژی و تحرک می بینم. شور و نشاط و توان و تحرک نوجوانان واقعا حیرت انگیز است. آن ها گمانه های پیشینه ی اندکی از جهان دارند و قادرند تغییر را بپذیرند و آماده اند اگر فرصتی داده شود، سریعاً رشد و ترقی کنند. این برنامه، فرصت لازم را برای ما مهیا می سازد که نسل آینده ی رهبران را تربیت کنیم؛ کسانی که از این فهم و شعور برخوردار خواهند بود که چگونه تصمیم هایی عاقلانه اتخاذ کنند که نه تنها برای خود، بلکه برای اطرافیانشان نیز مفید باشد.

وقتی موضوع پروژه های خدماتی مطرح می گردد نوجوانان بسیار هیجان زده می شوند. ما فهرستی از این نوع پروژه ها را تهیه کرده ایم و تا کنون چهار مورد از آن ها را به مرحله ی اجرا گذاشته ایم که عبارتند از: یک تمیزکاری در پارک، یک نمایش هنری، میزبانی یک شام اجتماعی، و اجرای نمایشی در باره ی نسل. آن ها همواره به اهداف بزرگ می اندیشند. یک بار می خواستند با دوچرخه تا مونترئال پا بزنند و برای اهداف خیریه صدقات جمع کنند؛ که ما تلاش کردیم آن را محلی کنیم و هدایتشان نمودیم پروژه را در سطح همسایگی طرح کنند. آن ها صاحب قلب هایی بزرگ هستند.

هندوستان

یکی از مؤمنین، در کنفرانس منطقه ای نیو دهلی شرح داد که چگونه فعالیت های ساده ی خدماتی او در چارچوب اقدام، جرقه ای شد و ناحیه ی همجوار را به آتش کشید و الگویی سالم از رشد را بنیان نهاد.

من در سال ۱۹۹۸ بهایی شدم و برای سال ها، تنها بهایی در آن بخش از دهلی بودم. بعد از اتمام کتاب سوم یک کلاس اطفال در محله ی همسایگی خود تشکیل دادم. از آنجا که یک پزشک هستم روز ها سرم خیلی شلوغ است؛ اما بچه ها آنقدر به کلاس علاقه مند بودند که ساعت شش صبح به منزل من می آمدند. چندی نگذشت که تقاضا کردند کلاسمان روزانه باشد! بنابراین هر روز صبح کلاس برقرار بود. در سال ۲۰۰۵ یک حلقه ی مطالعه برای کتاب اول نیز شکل گرفت و در خلال اولین کمپین تبلیغ مستقیم در دهلی، که در همان سال برگزار می شد، ۸ نفر از ۱۲ جوانانی که در حلقه ی مطالعه شرکت کرده بودند به امر الهی اقبال نمودند! همه ی جوانانی که کتاب اول را خوانده بودند اقدام به تشکیل جلسه ی دعا در منازل خود نمودند و چون من تنها بهایی مجرب و قدیمی محل بودم مجبور شدم با حظیرة القدس دهلی تماس بگیرم و بگویم «این هفته ما چهار جلسه ی دعا داریم. لطفاً چند نفر از احبا را به اینجا بفرستید.» و هفته ی بعد تعداد جلسات به شش عدد رسید. همه ی افراد از این که در منازلشان جلسات دعا برگزار می شد متلذذ و مشعوف بودند.

چند ماه بعد، یک گروه نوجوان نیز شروع به کار کرد. سه ماه بعد از آن، به کمک نوجوانان و اعضاء حلقه ی مطالعه، ما همه ی اعضاء خانواده های خود، و همسایگان و دوستانمان را به یک جلسه ی دعای بزرگ که در پایان آن «ارائه ی آنا» نیز اجرا می شد، دعوت کردیم.

در پایان آن جلسه ۲۵ نفر جدید به امر مبارک ایمان آوردند. در طول مرحله ی توسعه ی بعدی، همین الگوی کار ادامه یافت؛ که در هر مرحله بین ۲۵ تا ۳۰ مؤمن جدید داشتیم.

اکنون در همسایگی من، ۱۶۷ مؤمن جدید و سه کلاس اطفال و یک گروه نوجوان موجود است. در هر ماه ما شش تا ده جلسه ی دعا تشکیل می دهیم. چون در جوار ام المعابد دهلی زندگی می کنیم هر یکشنبه، تعداد زیادی از احبا در سحرگاهان برای دعا و مناجات به آنجا می روند. بسیاری از جوانانمان در کمپین های موسسه شرکت می کنند. از جولای ۲۰۰۷ ضیافت همسایگی خود را تشکیل داده ایم، نیز مرتب به صندوق محلی خود مساعدت کرده ایم.

کار با یک بهایی شروع شد و اکنون ما جامعه ی بزرگی را تشکیل می دهیم.

III. برنامه های فشرده ی رشد

قزاقستان

بیش از ۷۰۰ نفر از دوستانی که در کنفرانس منطقه ای آلماتی (Almaty) در قزاقستان شرکت کردند از گزارش ارائه شده توسط دو نفر از کسانی که به عنوان مهاجر کوتاه مدت در کلاستر "C"، واقع در منطقه ی **کوکشتائو** (Kokshetau) قزاقستان خدمت می کردند، الهام گرفتند. این دو مهاجر، بعد از شرکت در سمینار توجیهی برای منابع انسانی آلماتی، مقر آموزش های منطقه، دو ماه وقت صرف کردند و کمک نمودند این کلاستر به مرحله ای از توانایی برسد که بتواند برنامه ی فشرده ی رشد خود را پیاده نماید.

بعد از شرکت در جلسه ی توجیهی ۱۸ روزه ی کوک کینار (Kok-keinar) واقع در آلماتی، ما وارد کوکشتائو شدیم و به منزل یکی از احبا رفتیم. ابتدا آمار جامعه ی بهایی آن محل را از منشی محفل روحانی محلی دریافت کردیم و مورد بررسی قرار دادیم. متوجه شدیم که تا آن وقت فقط دو نفر دوره ی کتب روحی را به اتمام رسانده بودند و هیچ یک از آنان نیز فعال نبود. سه ماه قبل از ورود ما، یکی از احبا یک حلقه ی مطالعه و یک کلاس اطفال تشکیل داده بود. ما برنامه ریزی کردیم که بهاییان کوکشتائو را ببینیم و توانستیم به کمک بعضی احبای فعال جامعه ی محلی، تقریباً با همه ی آنان ملاقات کنیم.

در طی دو ماه دیدارمان از آنجا فعالیت های زیر را انجام دادیم:

۲۸ جلسه ی دعا؛ ۹ حلقه ی مطالعه با ۲۱ نفر شرکت کننده؛ ۱ کلاس اطفال؛ و ۲۴ بیت تبلیغی با ۵۵ نفر شرکت کننده، که ۴۴ نفر آنان بین سنین ۱۶ تا ۲۷ سال بودند. با دو نفر از دوستان کتاب های پیجم و ششم و هفتم را به پایان بردیم؛ کسانی که اکنون قادرند چارچوب اقدام را در کوکشتائو به اجرا در آورند. همچنین در سه ضیافت نوزده روزه شرکت کردیم. یکی از نتایج این فعالیت ها، اقبال ۹ نفر به امر الهی بود! برای ما روشن شد که مردم کوکشتائو بخصوص جوانان، مستعد پذیرش امرالله هستند.

ایالات متحده

شرکت کنندگان در کنفرانس منطقه ای **دالاس** مستمع گزارشی الهام بخش در این مورد بودند که چگونه کلاستر **هاریس کانتی** (Harris County) (Houston) از طریق اقدام و تأملی سیستماتیک، الگویی سالم از فعالیت را در برنامه ی فشرده ی خود محقق نموده است. این کلاستر

قریب ۴۶۰۴ کیلومتر مربع وسعت دارد و حدود ۷۰۰ نفر بهایی در آن زندگی می کنند که بیش از ۱۰۰ نفر از آنان کتاب های ششم و هفتم را تمام کرده اند و در حال حاضر ۵۰ حلقه ی مطالعه و ۱۳ کلاس اطفال را اداره می کنند. منشی لجنه ی تبلیغی ناحیه ای پیشرفت کلاستر را چنین گزارش نمود.

ما حدود یک سال پیش شروع کردیم بیاموزیم که چگونه باید یاد بگیریم. ما می خواستیم در چارچوب نقشه ای که بیت العدل اعظم فرا را همان قرار داده است، با مطالعه ی هدایات واصله و اقدام مستمر و مشورت و دوباره اقدام، شاگردان راستین نقشه ی پنجساله باشیم. می دانستیم که تنها راه یاد گیری این است که بیرون بزنیم و به عمل پردازیم. ما نقشه ی راه را در اختیار داریم، بنا براین بیایید به میدان برویم و اقدام کنیم ببینیم چه پیش خواد آمد. شاید اشتباهاتی مرتکب شویم، اما سعی می کنیم از آن ها برای دروه های بعدی اقدام خود، چیز یاد بگیریم.

یک سال پیش اولین کمپین ما، عملاً دعوتی بود از احبا برای شرکت در فعالیت های اساسی و مستقیماً ربطی به تبلیغ امرالله نداشت. به زودی ثابت شد که این گونه اقدام فایده ای ندارد؛ بنابراین یاد گرفتیم که باید جمعیتی مستعد را بیابیم و «ارائه ی آنها» را برایشان به اجرا در آوریم. به همین لحاظ در کمپین تبلیغ گروهی بعدی، یک ناحیه مستعد پیدا کردیم و موفق شدیم ۱۰ نفر را تسجیل نماییم. در چرخه ی بعدی، این رقم به ۱۵ نفر رسید. اما در آخرین چرخه، فقط ۴ نفر مقبل داشتیم؛ و این نقطه ای بود برای یاد گیری. چرا فقط ۴ نفر؟ بسیار خوب، بعد از تأمل در یافتیم که فقط به کمپین تبلیغ گروهی پرداخته ایم و از سایر مؤلفه های نقشه غفلت نموده ایم. به همین لحاظ، لجنه ی تبلیغ ناحیه ای در مشورت با عضو هیئت معاونت و هماهنگ کنندگان موسسه ی آموزشی کلاستر، دو باره به طراحی پرداختند و این بار دقت کردند که تمامی مؤلفه های نقشه را ملحوظ دارند.

در نتیجه، در جلسه ی تأمل و بررسی منعقد در ۱۴ نوامبر، از احبا خواسته شد متعهد تلاش های انفرادی شوند و امر الهی را در عرصه های مختلف تبلیغ کنند و برای کشف طالبین فقط به تبلیغ گروهی اکتفا نکنند. احبا متعهد شدند جلسات دعا و بیوت تبلیغی تشکیل دهند، نفوس مستعده را کشف کنند، کلاس های اطفال و گروه های نوجوانان ایجاد نمایند، کتاب اول را با متحریان شروع کنند، و این دوره ها را ظرف شش ماه به پایان برسانند.

نتیجه این که در چرخه ی اخیر ۱۰ مقبل داشتیم. اما برای چرخه ی بعدی هدفمان ۲۰ نفر است، و برای تحقق آن درنگ نخواهیم کرد.

انگلستان

یکی از بخش های برجسته ی کنفرانس منطقه ای منعقد در لندن، با حدود ۳۲۰۰ نفر شرکت کننده از اروپای شمال غربی و گرین لندن، گزارشی بود در باره ی اولین پروژه ی تبلیغی ناحیه ای که متمرکز شده بود بر یک جمعیت همجوار ویژه. ذیلاً داستان فعالیت های احبای کلاستر وست میدلند (West Midland) را که طی مرحله ی توسعه ی دوازدهمین چرخه ی برنامه ی خود، یک پروژه ی تبلیغی را در ناحیه ی هیل فیلدز (Hillfields) به اجرا در آوردند و نکات ذی قیمتی از آن آموختند، ملاحظه می کنید.

تجربه ی ما از رشد در منطقه ی همجوار هیل فیلد، تلاشی بسیار خاضعانه و ساده بوده است برای اجرای مفاهیم مربوط به رشد سیستماتیک که آن را با یک فعالیت اساسی شروع کردیم و به تدریج سایر مؤلفه های چارچوب اقدام را هم به آن افزودیم. در این مسیر، تأییدات

حضرت بهاءالله که همواره به موقع شامل حال می شد، در جهت پیشرفت، توان و تحرک واقعی را نصیبمان می نمود.

تلاش ها با سلسله ای از جلسات دعا شروع شد که پنج نفر از متحریان نیز در آن ها شرکت می نمودند. این، شاید ساده ترین نوع از فعالیت های اساسی باشد؛ اما در عین حال فعالیتی است که می تواند تأثیری عمیق بر مخاطبین داشته باشد. وقتی در اطراف اطاق نشستیم، به طور ساده، شروع به تلاوت ادعیه ای نمودیم که سختی ها و نگرانی های عارض بر روح آدمی را می زدایند. در چنین فضایی می توانی ببینی که به تدریج قلوب متحریان به سطوحی عالی تر ارتقاء می یابد؛ چون کم کم احساسی از آرامش و رهایی و منظرگاهی بدیع را تجربه می کنند و فرا می گیرند که قلوبشان را به سوی خداوند متوجه سازند.

به تدریج مفاهیمی از کتاب اول به آنان ارائه شد و در زمانی کوتاه سه نفر از شرکت کنندگان اولیه به مطالعه ی کتاب ادامه دادند و در پایان ایمان خود را به حضرت بهاءالله اعلان داشتند. اما با توجه به هدایات معهد اعلی، متوجه شدیم که باید ظرفیت این سه مؤمن جدید را افزایش دهیم؛ به همین دلیل توافق کردیم که مطالعه ی تمام کتاب ها را کامل کنیم. اکنون آن گروه اولیه مشغول مطالعه ی کتاب ششم است.

طی این فرایند آموزشی، مؤمنین جدید را تشویق کردیم دوستانشان را به جلسات دعا؛ یعنی همان دروازه ی سعادت که خود از آن عبور کرده بودند، دعوت نمایند. در نتیجه هفت نفر دیگر به طور مرتب حضور یافتند و این تجربه بخوبی نشان داد که مؤمنین تازه، در انطباق خود با فعالیت های اساسی چقدر راحتند و انجام این کار ها برایشان چقدر آسان است. این هفت نفر اکنون به مطالعه ی کتاب اول مشغولند و بعضی از آنان تا کنون ایمان خود را اعلان نموده اند.

اما فرایند رشد وقتی توان و تحرک تازه ای یافت که لجنه ی تبلیغ ناحیه ای تصمیم گرفت در نقاط همجوار دو پروژه ی تبلیغ مستقیم را پیاده نماید. ناگهان موجی از گروه های نوجوانان و کلاس های اطفال ایجاد شد و من به حد کافی خوشبخت بودم که به عنوان مهاجر داخلی در آن منطقه ی همجوار، به حمایت از این فعالیت ها بپردازم. در ماه بعد، سه نفر دیگر اقبال کردند که اکنون کتاب اول را مطالعه می کنند.

آنچه که طبیعتاً بر اثر این گام های اولیه ظاهر شد، یک پروژه ی اجتماعی ساده بود که برای خدمت به جامعه ی محلی ارائه شد. این تلاش، شکل یک کلاس آموزش زبان به خود گرفت که به همراه کلاس های اطفال و گروه های نوجوان، هم اکنون ۳۰ نفر شرکت کننده ی منظم دارند.

این فرایند، خیلی ارگانیک بوده، بدون برنامه ای حجیم به رشد خود ادامه داده است. آن جلسه ی دعای ساده و خودمانی، تحت حمایت فرایند موسسه، در شرایط ما، هسته ی اولیه ای بوده است برای ۹ نفر مقبل، ۱۲ نفر متحری مصمم که دوش به دوش ما به خدمت مشغولند، و ۳۰ خانواده از جامعه ی بزرگ که در فعالیت های بهایی مشارکت دارند.

مایلم بعضی یاد گیری هایی را که در این جریان به ظهور رسیده با شما در میان بگذارم:

- دوستی و محبت اساس کار است. ما اندکی به راز این اندرز که در بیانات مبارکه مندرج اس پی بردیم که به محبت و مهربانی بی دریغ نسبت به تمام کسانی که بر سر راه ما قرار می گیرند سخت نیاز داریم. صرف وقت برای مردم، نشانه ی واقعی محبت ما نسبت به آنان است.

- در هر جامعه ای نفوس با توان بالا وجود دارند. در هر جمعیت مستعد همجواری نفوس محترمی که روی دیگران نفوذ داشته باشند و بتوانند آنان را به حرکت آورند حضور دارند.
- پروژه های تبلیغ مستقیم نیرو بخشند. این پروژه ها جرئت کسانی را که در فعالیت های ناظر بر مناطق همجوار شرکت می کنند افزایش می دهند و حضور امر الهی را در محل مسجل می سازند.
- مهاجرت داخلی حامی فرایند رشد در کلاستر است. برکات و تائیدات غیر قابل توصیف نصیب کسانی می شود که اقدام به مهاجرت در داخل کلاستر می کنند. هجرت در مناطق مستعد همجوار و زندگی در نزدیکی مؤمنین جدید، روابط صمیمانه ی قویه ای با این ارواح مجرده ایجاد می کند و جریان رشد و جامعه سازی را پایدار می سازد.
- دیدگاه کلی در مورد درگیر کردن همه ی اعضاء خانواده امری ضروری است. نخستین کوشش برای تاسیس گروه های نوجوانان و کلاس های اطفال چندان پایداری نداشت؛ زیرا نگاه ما صرفاً متوجه شرکت کنندگان جوان بود. متعاقب آن، به والدین درکی درست از برنامه ها و نیز توان آنان برای تأثیر گذاری مثبت روی فرزندانیشان ارائه شد. اکنون سطح مشارکت نه تنها پایدار، بلکه رو به رشد است.
- متحریان خود مشتاق و مستعد تقبل مسئولیتند. برای این که منابع با جریان رشد «هماهنگی» داشته باشد، مشغول فراگرفتن این هستیم که از همان ابتدای کار، تازه مؤمنین و حتی متحریان را دعوت به فعالیت کنیم و با آنان همگامی نماییم تا ما را در تثبیت فعالیت ها یاری کنند. آنچه این امر نیاز دارد اعتقاد بنیادین به توان و ظرفیت نفوس دیگر است.

ایالات متحده

کلاستر اوکلاهما سیتی، یکی از چندین کلاستری که قرار است در رضوان ۲۰۰۸، برنامه ی فشرده ی رشد را پیاده نماید، برای دوستان مجتمع در کنفرانس منطقه ای دالاس نمونه ی درخشانی از گام هایی را که باید برداشته شود تا اجرای موفقیت آمیز چنین برنامه ای فراهم آید، ارائه نمود.

تقاضا شده است که کلاستر اوکلاهما سیتی تا رضوان ۲۰۰۸ در زمره ی کلاسترهای "A" در آید. کلاستر، بدون درنگ این مهم را تعهد نمود و کارها به سرعت آغاز شد. ما خوشحال و آسوده خاطر بودیم که کلاسترمان "B" است، تا این که اعضاء هیئت معاونت آتش را به پا کردند؛ و هنگامی که فعالیت را شروع کردیم دیگر باز گشتی در کار نبود.

تیم مرکزی مرتب تشکیل جلسه داده بود؛ اما به تدریج فضای جلسات تغییر کرد؛ زیرا تمرکز بیشتری نمودیم و احساس کردیم مقصدی معین داریم. من حتی نمی توانم حرف های زمانی را که فقط جلسه می گرفتیم به خاطر آورم. خیلی سریع از "بودن" به "انجام دادن" تغییر موضع دادیم. کارها سرعت گرفت، و در ابتدا نمی دانستیم که داریم چه کار می کنیم و یا چگونه باید امور را سرو سامان بخشیم؛ همه ی آنچه که می دانستیم این بود که باید تا رضوان به کلاستر "A" تبدیل شویم و مصمم بودیم به این هدف برسیم. در آغاز اشتباهات متعددی مرتکب شدیم، چون خود را با جوامع بزرگتری که به این هدف نائل شده بودند مقایسه می کردیم. واقعیت این بود که ما می بایست مطابق ظرفیت و منابع انسانی خودمان کار می کردیم و از مقایسه ی خود با کلاستر های دیگر

پرهیز می نمودیم. ما می بایست در اهدافمان واقع بین می بودیم و در عین حال می بایست می آموختیم که از پیله ی راحت طلبی خارج شویم.

و عاقبت هم خارج شدیم! و شروع کردیم به طراحی اولین پروژه ی تبلیغ گروهی خود. سپس تیم های تبلیغی را تشکیل دادیم و یک منطقه ی همجوار را هدف گرفتیم. منابع انسانی خود و ویژگی های منطقه ی هدف را برآورد کردیم. اولین کمپین تبلیغ گروهیمان رویکردی دعوت مآبانه داشت. متوجه شدیم که اشتباه کرده ایم؛ یعنی به عقب برگشته ایم و روش در منازل را زدن و دعوت کردن مردم به یک برنامه ی معین را، پیش گرفته ایم. این هم به زودی معلوم شد که برنامه هایمان چیزی نیست که مردم را جذب کند. مردم صمیمیت داشتند، اما پاسخ آنان نتیجه ی مطلوب را به بار نمی آورد. با اکراه فهمیدیم که باید کاری را بکنیم که از ما خواسته شده است؛ یعنی تمرین و تمرین و باز هم تمرین «ارائه ی آنا»، آنقدر که با آن اخت شویم و بتوانیم برویم بیرون و آن را عرضه کنیم. هماهنگ کننده ی موسسه در کلاسترمان کار عجیبی انجام داد و آن، باز آموزی کتاب ششم بود که تمرین مکرر ارائه ی آنا را شامل می شد.

اما این فقط ارائه ی آنا نبود که می بایست تمرین می شد. نیاز داشتیم جلسات مؤثر دعا، بیوت تبلیغی (firesides)، کلاس های اطفال، و ملاقات های خانگی برای در میان گذاشتن مواضع تزئید معلوماتی را نیز قبل از پیاده کردن کمپین های تبلیغی تمرین کنیم. تعدادی بیوت تبلیغی در طول هفته، در جوار مناطقی که در آن ها مشغول تبلیغ بودیم برپا کردیم.

هرچه بیشتر تبلیغ می کردیم، بیشتر متوجه می شدیم که بخشی مهم از فرایند تبلیغ اختصاص وقت کافی است. تیم های تبلیغی بعد از فعالیت خود، دور هم جمع شدند تا در باره ی درس های آموخته شده گفتگو کنند. ما موفقیت ها و شکست های تیم ها را تحلیل و بررسی کردیم و روش هایمان را از نو تعریف و تلطیف نمودیم. بعضی از شیوه ها باقی ماند و بعضی دیگر سریعا کنار گذاشته شد. می بایست می آموختیم انعطاف پذیر باشیم و وقتی شرایط اقتضا می کرد رویکردهایمان را تغییر می دادیم.

بعد از اولین پروژه ی تبلیغ گروهی، پروژه های بیشتر با شرکت کنندگان افزون تری را طراحی کردیم. با ۱۰ نفر شروع کردیم و وقتی موفقیت را تجربه نمودیم سریعا تعداد افراد را افزایش دادیم و بعضی اوقات تا ۳۵ نفر هم رساندیم. بزرگسالان جوان، جوانان و نوجوانان عناصر کلیدی بودند. شما انتظار دارید که در پایان هفته جوانان با دوستانشان به تفریح و گردش بروند، اما آن ها آنجا بودند، در تیم های خودشان، و اغلب همان ها بودند که ارائه ی آنا را با موفقیت انجام می دادند. احبای ایرانی که به دلیل ندانستن زبان در ارائه ی آنا نا توان بودند، هنگامی که پیام الهی عرضه می شد کناری می ایستادند و در سکوت به دعا و مناجات می پرداختند و به این ترتیب قوای عظیمی را به مدد می خواندند. همین طور که جریان تبلیغ به پیش می رفت، افراد بیشتری بر ترس خود غلبه می یافتند و با هیجان به پروژه های تبلیغی می پیوستند. هنگامی که قدم به بیرون می نهادند و پاسخ مردم را می دیدند، مشتاق می شدند دوباره اقدام کنند.

هر کسی تلاش می کرد نقش خود را در برنامه بیابد. دوستانی غذا می آوردند؛ دیگرانی منازل خود را برای بیوت تبلیغی و جلسات دعا در اختیار می گذاشتند؛ بعضی برای موفقیت کلاستر دعا می کردند؛ و افراد بیشتری در جریان مطالعه ی کتب موسسه ی روحی مشارکت می جستند. میزان مشارکت غیر بهاییان در حلقه های

مطالعه نیز افزایش می یافت و به اقبال نفوس منتهی می شد. و بدین ترتیب، وقتی منابع انسانی ما توسعه می یافت، می بایست رویکردهای خود را باز هم تلطیف می نمودیم.

تیم مرکزی دریافت که جلسات تأمل و بررسی امری حیاتی برای تقویت روحیه و تجدید شور و هیجان و تزئید منابع است. نیز این جلسات فرصتی هستند برای به روز رسانی هدف ها، پیروزی ها، یادگیری ها، و برنامه ریزی های آینده.

عامل دیگری که در موفقیت یک برنامه ی فشرده ی رشد نقش کلیدی دارد دعا و مناجات است. ما آموختیم که هیچ چیز دیگری نقش دعای کافی را ندارد. ما می بایست قبل از اقدام به تبلیغ، بعد از مراجعه از تبلیغ، و در اطراف منطقه ی همجوار دعا می کردیم. وقتی از منازل محل تجمع، مبلغان به میدان می رفتند، کسانی که در آنجا باقی می ماندند برای موفقیت آن ها دست به دعا بر می داشتند.

ما چندین کمپین تبلیغی را به مرحله ی اجرا در آوردیم و فقط دو نفر مقبل داشتیم. اما اجرای چندین کمپین تبلیغ گروهی، عاملی بود که کلاستر ما را از "B" به "A" ارتقا بخشید. هرگز فکر نکنید که زمان برای پیاده کردن یک کمپین تبلیغ گروهی دیر یا زود است. سر انجام این کمپین ها کلاستر ما را موفق کرد یادگیری، هیجانات، لذات، چالش ها، و اقداماتی را تجربه نماید که ما را هدایت کرد به عنوان یک کلاستر "A" برنامه ی فشرده ی رشد خود را به اجرا در آوریم که طی آن، ۱۶ نفر به امر الهی اقبال نمودند! و اکنون کلاستر ما در صدد است سومین چرخه ی فعالیت خود را پیاده نماید و من می توانیم به شما بگوییم که هنوز داریم یاد می گیریم، هنوز اشتباه می کنیم، و هنوز، در بعضی اوان احساس می کنیم که به چالش کشیده شده ایم.